

# گفتگو با دکتر نصرت‌الله فروهر

سایر محمدی

## اشاره

کارنامه تصوف عنوان کتابی به قلم نصرت‌الله فروهر است که به‌تازگی از سوی نشر افکار چاپ و منتشر شده است.

نصرت‌الله فروهر متولد ۱۳۱۵ آذربایجان غربی است و در رشته زبان و ادبیات فارسی دکترای گرفته است. وی از شاگردان دکتر عبدالحسین زرین‌کوب بوده و اظهار می‌کند: «من از پیشگاه ایشان هم معرفت آموختم، هم علم یاد گرفتم، هم ادب و عرفان».

فروهر علاوه بر تدریس در دانشگاه‌های تهران، در زمینه ادبیات و فرهنگ و اندیشه عرفانی و اسلامی، به تحقیق و پژوهش و تألیف می‌پردازد که حاصل آن چاپ و انتشار کتاب‌هایی مانند ترجمه ملامتیه و صوفیه و جوانمردان نوشته ابوالعلاء عقیفی، ترجمه گستره خیال (مجموعه‌ای از آثار چهار شاعر عرب)، ترجمه پرده‌نشین جلال (ترجمه منظوم شعرهای عربی) است. در زمینه تألیف نیز داستان پیامبران در حدیقه سنائی، لطیفه غیبی اثر دارابی را با توضیحات و تحشیه، منشآت میبدی، رستم و داد و بیداد در شاهنامه فردوسی از دیگر آثاری است که در سال‌های گذشته چاپ و منتشر کرده است.

دکتر نصرت‌الله فروهر رساله فوق‌لیسانس خود را با عنوان آیات و احادیث یا تلمیحات اسلامی در منطق الطیر عطار نوشته بود که هنوز برای چاپ آن اقدام نکرده است، اما سرچشمه اندیشه‌های عرفانی که تحقیقاتی در ادامه کتاب کارنامه تصوف است، توسط نشر افکار در دست چاپ دارد که طی روزهای آینده منتشر خواهد کرد.



## ● آقای فروهر، اخیراً کتاب کارنامه تصوف به قلم شما منتشر شده است. دیگر چه آثاری در دست

### تألیف یا چاپ دارید؟

□ من الآن کتاب دیگری که در واقع ادامه تحقیقات من در زمینه تصوف و عرفان پژوهی است، با عنوان سرچشمه اندیشه‌های عرفانی توسط نشر افکار زیر چاپ دارم که به گمان من همین روزها منتشر می‌شود. تصحیح ریاض‌العارفین هدایت را همراه با تحشیه و توضیحات متن، به اضافه دو کتاب دیگر مدت‌هاست که به انتشارات امیرکبیر سپرده‌ام، اما نمی‌دانم بنابه چه دلایل و توجیهاتی چاپ آن‌ها به تعویق می‌افتد. کلمات مکنونه ملامحسن فیض کاشانی را نیز به نشر افکار داده‌ام که در نوبت چاپ است. کلمات مکنونه جزو کتاب‌های مهم و عارفانه است که آن را ترجمه کردم. حدیث و آیات آن را پیدا کردم و اشعارش را پیدا و ترجمه کردم و در نهایت کتابی فراهم آمد در حدود هفتصد صفحه. در این کتاب تطور و تحول فکری صابئین و هرمس را که از پایه‌گذاران تمدن در میان رودان و بین‌النهرین محسوب می‌شوند، در گستره تاریخ ایران دنبال کردم تا رسیدم به ملاصدرا و میرداماد و دیگران، این کتاب را هم به نشر افکار داده‌ام.

### ● آقای فروهر چگونه به عرفان علاقمند شدید؟

□ با یکی از خویشاوندان ما در آذربایجان که از فرقه ذهبیه بود، رفت و آمد داشتیم و من که هنوز سال‌های اول دبیرستان را می‌گذراندم، از ایشان تفسیر می‌آموختم. در واقع آن بذری که در دل من کاشت و آن تمایلات درونی که با تفسیر قرآن در من پیدا شد، مرا به عرفان و فلسفه آن و به ادبیات عرفانی علاقمند کرد. این اشتیاق و علاقه در دوران تحصیل با من بود تا زمانی که کشف الانسار میبیدی و دیگر آثار عرفانی را مطالعه کردم. در این راه می‌خواستم از هرگونه آلایش و از هر نوع وابستگی پاک و رها باشم. خلاصه در این راه اگر پای برای قدم زدن نداریم، قلم می‌زنیم.

### ● از چه زمانی عرفان و تصوف در تاریخ ایران پیدا شده است؟

□ هر جامعه و هر محیطی اگر از نظر اقتصادی در مقطعی از تاریخ در تنگنای شدیدی قرار بگیرد؛ یعنی فقر سراپای جامعه را فرا بگیرد و نوعی تمایلات درونی در وجود آن‌ها برای کوشش و تأمل در کائنات شکل بگیرد، چون نمی‌تواند فقر را از بین ببرد، ناگزیر به گرایش‌های درونی و آسمانی می‌پردازد. این تأمل و این نیاز می‌تواند عامل درون‌گرایی باشد و درون‌گرایی در هر جامعه‌ای منجر به تصوف می‌شود. این موضوع صرفاً مخصوص اسلام و جوامع اسلامی هم نیست، مخصوص هند و مسیحیت هم هست. هر جا که این عوامل بروز و ظهور پیدا کند، می‌تواند بذر عرفان و تصوف را در دل مردم آن جامعه بکارد.

### ● لایذ فلسفه‌ای پشت این پدیده وجود دارد، عرفان حامل یک مکتب فلسفی باید باشد که...

□ مسلم است. حتی در یونان به خاطر همین است. این فلاسفه بعداً مؤثرترین عوامل و مؤثرترین اسباب بودند برای کسانی که تمایلات درونی در وجود آن‌ها ریشه دوانده و بالیده بود. چون این‌ها نمی‌توانستند در مراحل آغازین به اعتراض برخیزند - مثلاً در بین‌النهرین چنین افرادی زیاد داشتیم - رو به مسائل علمی و فلسفی آوردند. چون فلاسفه یونان می‌توانستند برای رفع مشکلات اجتماعی راه حلی عقلانی پیدا کنند. مثلاً عقل را، خرد را، راهیابی به آن ناشناخته‌ها را این‌ها پدید آوردند. مسلم است که در بین‌النهرین حتی در جزیره - سوریه - و جنوب ترکیه محل بالندگی و رشد همین افکار بوده است. و مسیحیت هم در همین محیط جغرافیایی رشد کرد و از مسیحیت نفوذ کرد به بین‌النهرین و عربستان. قبل از مسیحیت هم ما آثار و ردپای همین تفکر را در زرتشتی و در ایران باستان داریم. من معتقدم تمایلات و مسائل عرفانی زرتشتی بیشترین تأثیرات را در مسیحیت داشته و از راه مسیحیت وارد اسلام شده است.

### ● ردپای این حرکت و نفوذ را می‌توان در جایی مشاهده کرد و یا در آثار تاریخی دید؟

□ بله. عرفان زرتشتی‌گری را در گات‌ها و در سین‌ها می‌توان مطالعه کرد. آن کتاب‌هایی را که در مسیحیت نوشتند؛ مانند کتاب علم و دین و یا کتاب عقل و اعتقاد دینی که می‌خواستند مسائل دینی را با عقل تطبیق بدهند. مسلم است که این در آغاز پدید آمدن فلسفه یونان، یا نفوذ فلسفه یونان در مسیحیت رشد پیدا کرده و رسیده تا این جا که ما مجبوریم این مسائل را از دیدگاه عقلانی بررسی کنیم.

### ● آیا این فلسفه، یعنی فلسفه عرفانی سبب ایجاد جنبش‌های اجتماعی هم شده است؟

□ مسلماً این اتفاق نیفتاده است. چون کسانی که به درون‌گرایی روی می‌آورند بی‌تردید از تحولات اجتماع دورند.

نهضت‌های انقلابی با برون‌گرایی در ارتباط است. به خاطر همین غالباً عرفا از نام و مقام و آوازه‌گریزان بودند. چون گریزان بودند با آن‌ها که رهبران نهضت‌های انقلابی در جامعه هستند و به دنبال ریاست و قدرت، رابطه چندانی ندارند. این عارفان گوشه‌نشینان انزوا و عزلت امن خودشان بودند.

### ● عرفان و تصوف گویا چندان با عقل میانه‌ای ندارد و به تعبیری عقل‌ستیز است؟

□ نه خیر، عقل‌ستیز نیست. این عقل‌ستیزی از دوران سنایی به وجود آمده است. زمانی که فرق اسلامی با هم تضاد و درگیری پیدا کردند و کمر به قتل یکدیگر بستند، عقل‌ستیزی در آن زمان به وجود آمد. چون نهضت‌های انقلابی و فکری به جای این که قوانین مترقی و اصول مدونی برای رشد و تعالی جامعه و رفاه عمومی ارائه دهند، برای رسیدن به مقام و ریاست و برای به چنگ آوردن هرچه بیشتر مال و منال یکدیگر را می‌کشتند. در این زمان بود که عقل‌ستیزی و عقل‌گریزی به وجود آمد. در اصل عرفان هرگز عقل‌ستیزی وجود نداشت. برای آن که تمایلات عقل و خردمندی باعث رشد عرفان و عارفان بوده است. فرق اسلامی دیگر را اگر بررسی بکنید می‌بینید؛ مثلاً معتزله یا اسماعیلیه، یا اخوان‌الصفا همه به عقل و خرد و فلسفه یونان و نظرات فلوطین توجه داشتند.

### ● نقش غزالی را در این عقل‌ستیزی و فلسفه‌گریزی چگونه تبیین می‌کنید؟

□ درست در زمان سنایی، غزالی عقل را انکار می‌کند و جزمیت ادیان را مطرح می‌کند. رواج جزمیت احکام دینی در جامعه زائیده تفکرات اشعری است، زائیده جبرگرایی فرقه اشعریه است. در این مقطع است که عقل را کنار می‌گذارند. صوفیان تصادفاً بر خلاف غزالی می‌اندیشند یا عارفان، البته بین عارف و صوفی باید فرق گذاشت.

● در تمام آثار عرفانی به ویژه در شطحیات آن چه بیان می‌شود، فراتر از عقل است و یا به تعبیری عقلانی نیست و از منطق عقل به دور است. وقتی عطار می‌گوید: به صحرا شدم، عشق باریده بود.

□ ما در عرفان معتقدیم که: جناب عشق را درگه بسی بالاتر از عقل است/ کسی آن آستان بوسد که جان در آستین دارد. در شطحیات این پارادوکس‌ها به وجود آمده که مردم تحمل مباحث عقلانی و تحمل خردگرایی را نداشتند، چون عوام بودند. در جامعه امروز فکر می‌کنید چند درصد توان درک این مباحث را دارند؟ چند نفر می‌توانند از راه عقل مسائل گوناگون باورهای خود را بررسی و اثبات کنند؟ در زمان سنایی و غزالی این مسائل مطرح بوده است. غزالی خودش مأمور بوده برای این که بیاید ریشه عقل‌گرایی را بزند. من چنین اعتقادی دارم، شاید این اعتقاد درست نباشد. به خاطر همین است که غزالی را وسیله استفاده حدیث و قرآن قرار می‌دهند، اما عقاید خودشان را بالاتر از غزالی و غیره می‌دانند. مثلاً حساب کنید: در شطحیات روزبهان بقلی تمام این شطحیاتی که در تذکره الاولیاء بوده توجیه می‌شود. این توجیه برای این است که چون واژگان و اصطلاحات تذکره الاولیاء برای عوام ناآشناست، با منطق عقلانیت تا حدودی آن را بفهمند و بپذیرند یا دریابند و درک کنند.

### ● فلسفه پشمینه‌پوشی یا خرقه‌پوشی عارفان چقدر با منطق سر سازگاری دارد؟ یا خرقه‌پوشی از انحرافات صوفیه است؟

□ من در کتاب کارنامه تصوف زمینه‌های پدید آمدن تصوف را در قرن‌های اول و دوم و سوم هجری مطرح کردم؛ یعنی زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی آن روزگار را معرفی کردم و معتقدم که هر باوری نسبت به زمینه‌های اجتماعی - سیاسی و فرهنگی زمان می‌تواند پیدا شود. این زمینه‌ها می‌تواند مهم‌ترین عامل باشد برای پدید آمدن نهضت‌های فکری یا نهضت‌های فرهنگی یا حتی نهضت‌های دینی. در مورد پشمینه‌پوشی و خرقه‌پوشی صوفیان هم باید گفت در پایان سده دوم هجری در بین مسلمانان گروهی پیدا شدند که زندگی عجیب و شگفت‌آوری داشتند به این معنا که رفتار ظاهری و حالات آنها هیچ شباهتی با مردم دیگر نداشت.

بنابراین، می‌بایست به این گروه از افراد نامی ویژه داده می‌شد و بهترین نام برای این گروه واژه «صوفی» بود. زیرا این گروه به لباس پشمینه‌روستایی و خشن ملبس بودند. برخی از آن‌ها به دور از مردم در صحرا و بیابان، یا در دامنه کوه‌ها «صومعه» ساختند و در آنجا زندگی می‌کردند. در بین این گروه یکی ابراهیم ادهم بود که به گفته عطار نه سال در غاری نزدیک نیشابور به سر می‌برد. این گونه افراد از نظر زهد و ریاضت و ترک دنیا قدمی زیادتر از زاهدان پیشین برداشته‌اند. شرح حال این افراد بیشتر به زندگی دیوژن یونانی شباهت داشت.

من معتقدم پشمینه‌پوشی یا خرقره‌پوشی را صوفیان مسلمان از صوفیان مسیحیت گرفته‌اند. اگر در جغرافیای خاورمیانه دایره‌ای رسم کنیم، از ایران شروع کنیم می‌رود به نصیبین و حران و روحاح و سوریه و از آن جا می‌رود به عربستان و بعد به بین‌النهرین و از آن جا می‌رسد به شیراز و اصفهان و به ایران ختم می‌شود. ارتباط این‌ها با هندی‌ها هم هست. هندیان در آن روزگار با کشتی به بصره می‌آمدند و مال‌التجاره می‌آوردند، در این داد و ستد بازرگانی نوعی داد و ستد فرهنگی و فکری هم به‌وجود می‌آمد. در این سفرها مبادی و اصول اخلاقی تازه‌ای را با یکدیگر مبادله می‌کردند. این جاست که مستحسنان صوفیه پیش می‌آید که در سنت و سیره‌ی نبوی نبوده است یا در قرآن ریشه ندارد، دیدند این می‌تواند برای آنها امتیازی تلقی شود.

خانقاه هم یکی از همین مستحسنان است. کما این که حاکم سوریه به یکی از صوفیان رسید و دید که با صوفی دیگر بر سر سفره‌ای نشسته‌اند. این دو که یکی از شرق آمده بود و دیگری از غرب، در پاسخ به پرسش حاکم سوریه که آیا شما دو نفر دوست هستید؟ گفتند: نه؛ حاکم پرسید پس چگونه بدون آشنایی و الفت قبلی نشست‌اید و غذا را با هم می‌خورید؟ آن دو صوفی پاسخ دادند: آشنایی و دوستی ما درونی است. حاکم که از این پاسخ خوشش آمد، گفت بیایید تا برای شما در بین راه خانه‌ای بسازم تا در آنجا استراحت کنید، غذا بخورید. واژه خانقاه از همین جا پیدا شد. خانقاه ابتدا خون - گاه بوده که به معنای سفره - گاه است، خوانگاه در طول زمان به مرور تبدیل به خانقاه شده است.

### ● در تمام ادیان جهان عرفان هم وجود دارد، یعنی عرفان بودایی، عرفان مسیحی، عرفان اسلامی، عرفان زرتشتی و ... رابطه عرفان و دین چگونه قابل تبیین و توضیح است؟

□ رایج‌ترین مکتب و مرام و روش فکری که در بین همه ملت‌ها شناخته شده است، روشی است که برای کشف حقایق جهان و پیوند انسان با حقیقت، فقط به عقل و استدلال بسنده نمی‌کند. بلکه به نیروهای ذوق و اشراق، وصول و اتحاد و شهود تکیه دارد و برای نیل به این مراحل اعمال و دستوراتی را به کار می‌گیرد. جای پای چنین طرز تفکری را در میان اقوام مختلف و ادیان گوناگون در گستره تاریخ، حتی در آثاری کاملاً ابتدایی و ساده می‌توان پیدا کرد. عرفان در دو بخش قابل مطالعه است: عرفان عملی و عرفان نظری.

باز هم در کتاب کارنامه تصوف من ردّیای عرفان مسیحی را در عرفان اسلامی آورده‌ام. ردّیای آداب و رسوم و عرفان هندی را هم آورده‌ام. حتی در کتاب در دست چاپ‌ام به نام سرچشمه اندیشه‌های عرفانی، ردّیای باورهای مصری را هم آورده‌ام و بین النهرین را. آن دایره‌ای که در جغرافیای خاورمیانه گفتم اگر ترسیم کنیم و کشورهای که در این دایره جغرافیایی تبادل تجاری و آمیزش فرهنگی دارند، مسیحیت منوفیزی که در سوریه و جنوب ترکیه از جمله اودسا و حران و ... رواج داشته، توسط راهبان مسیحی، قبل از ظهور اسلام، با سفر به حبشه و اتیوپی همه آن مناطق را مسیحی کرده بودند و عرفان مسیحی را ترویج و تبلیغ می‌کردند. در مصر هم بودند. حتی در اطراف مدینه هم بودند. مسلم است که رفت و آمد آنها با مردم و حشر و نشر با توده عوام می‌توانست افکار مسیحیت و عرفان مسیحی را به این جوامع انتقال بدهد.

### ● برخی، عرفان را عامل عقب‌ماندگی جامعه می‌دانند. آیا عرفان موجب تخدیر انسان و انفعال او می‌شود؟

□ من معتقدم، انسان هرچقدر به لحاظ علمی رشد و پیشرفت کند احتیاج به این دارد که گاه‌گاهی به درون خودش رجوع کند. کسی که اولین ماهواره را به فضا فرستاد و به موفقیت رسید، بلافاصله وارد کلیسا شد و به درگاه خداوند دعا کرد. این چنین شخصیت‌هایی نمونه‌هایی از انسان فرهیخته عصر حاضرند و برای ما می‌توانند الگو باشند. کسی در اوج خردگرایی و عقلانیت در کلیسا به دعا می‌ایستد تا نسبت به علم و دانش خود غرّه نشود و تواضع داشته باشد. این تمایلات درونی می‌تواند در هر طبقه از اجتماع و در میان هر قشری از عالمان پدیدار شود. یا وجود داشته باشد. وقتی من می‌گویم پس از این که مکتب‌های انسان‌ساز آمدند تا انسان را از هر گونه وابستگی نجات بدهند و او را به مرحله کمال برسانند. اصول این مکتب‌ها به دست افراد نادانی ممکن است تخریب شود. یعنی از درون آن مکتب را به سمت زوال ببرند و به جای این که آن عناصر سازنده را ترویج و تبلیغ کنند، پشمینه‌پوشی را جا می‌اندازند یا انزوا و عزلت‌گزینی را به عنوان یک اصل القا می‌کند. پس این مقوله دو بعد دارد، رهبران یا پیران، مرشدان یا اقطاب این گروه هستند که باید میدان را به تلاش و کوشش دعوت کنند و راه ترقی و تعالی را به آن‌ها نشان بدهند؛ خواه این تعالی معنوی باشد، خواه مادی.